فصلنامه علمی «پژوهشنامه انقلاب اسلامی»
سال شانزدهم: شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۵
صفحات: ۱۴۶ - ۱۲۱
شناسه دیجیتال (DOI): 10.22084/RJIR.2026.32940.4069
«مقاله‌ی پژوهشی»

Pažuhešhnâme-ye Enghelâbe Eslâmi
A Quarterly Scientific Journal
on Islamic Revolution
Vol 16, No 59, Summer 2026

جنگ رمضان و تداوم حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران

غلامرضا بصیرنیا[1]

چکیده

هدف: در چهار دهه گذشته، جمهوری اسلامی ایران همواره موضوع طیف گسترده‌ای از تحلیل‌های سیاسی و رسانه‌ای، گزارش‌های راهبردی و پژوهش‌های دانشگاهی در سطوح ملی و بین‌المللی بوده و بخش مهمی از این تحلیل‌ها؛ ساختار جمهوری اسلامی ایران را شخص‌محور، دچار فرسایش سرمایه اجتماعی کارآمد و گسست هویت ملی و دینی و شکاف عمیق میان جامعه و ایدئولوژی رسمی، تحلیل کرده‌اند. جنگ رمضان فراتر از یک رخداد نظامی- امنیتی، فرصتی کم نظیر برای ارزیابی تجربی این گزاره‌ها فراهم آورد. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: آیا تحولات رخ‌داده در جریان این جنگ، گزاره‌های مزبور را تأیید می‌کنند یا شواهدی برای بازنگری در آنها فراهم می‌آورد.

روش‌شناسی پژوهش: این پژوهش از نوع کیفی و مبتنی بر مطالعه موردی است و داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسنادی، توصیف و تحلیل شده‌اند. این پژوهش با چارچوب نظری تلفیقی و نیز با استفاده از چارچوب معرفتی ابطال‌پذیری کارل پوپر، در پی ارزیابی میزان انطباق گزاره‌های غالب با واقعیت‌های عینی و میدانی در بستر جنگ رمضان است.

یافته‌ها: طبق یافته‌ها شواهد تجربی ناشی از فعال سازی سازوکارهای نهادی ثبات بخش، فعال شدن لایه‌های عمیق هویت جمعی و همبستگی ملی در مواجهه با تهدید خارجی، فرضیه فروپاشی را ابطال و گزاره‌ها را نیازمند بازنگری نموده است.

نتیجه‌گیری: ظرفیت نهادی، سرمایه اجتماعی و هویت ملی و دینی کشور دست کم در شرایط بحران، کارکرد قابل توجهی به لحاظ ثبات و تداوم حکمرانی و استمرار انواع فعالیت و خدمات ضروری، بروز صحنه‌های همبستگی اجتماعی و حمایت از تمامیت سرزمینی و بقای جمهوری اسلامی و نیز حس عضویت ملی داشته و هویت ملی و دینی در این شرایط به عنوان منبع مهم همبستگی عمل کرده است.

کلیدواژه‌ها: جمهوری اسلامی ایران، جنگ رمضان، شخص محوری، ظرفیت نهادی، سرمایه اجتماعی، هویت ملی و دینی، تاب‌آوری ملی.

۱- استادیار پژوهشی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی

Email: basirnia@sccr.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۲۲

مقدمه

مطالعه دولت‌ها و نظام‌های سیاسی در شرایط بحران همواره یکی از موضوعات محوری در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بوده است. در ادبیات سیاسی، بحران‌های امنیتی بزرگ معمولاً به‌عنوان موقعیت‌هایی تلقی می‌شوند که ظرفیت واقعی دولت‌ها و جوامع را آشکار می‌سازند. یکی از ویژگی‌های بنیادین علوم اجتماعی آن است که اعتبار بسیاری از نظریه‌ها و گزاره‌های تحلیلی؛ تنها در شرایط بحرانی و استثنایی قابل سنجش است و در شرایط عادی، بسیاری از متغیرهای سیاسی و اجتماعی در وضعیت تعادل نسبی قرار دارند. از این‌رو؛ امکان آزمون واقعی ظرفیت‌های نهادی و اجتماعی نظام‌های سیاسی محدود است.

در مقابل، جنگ‌ها، انقلاب‌ها، بحران‌های امنیتی و شوک‌های بزرگ اجتماعی، به سان آزمایشگاه‌های طبیعی برای ارزیابی نظریه‌های سیاسی و اجتماعی؛ فرصت مناسبی برای ارزیابی میزان اعتبار نظریه‌ها فراهم می‌سازند که طی آن؛ میزان پایداری نهادهای حکمرانی، سطح انسجام اجتماعی، قدرت هویت‌های جمعی و توانایی بسیج منابع ملی بیش از هر زمان دیگری نمایان می‌شود. بسیاری از تحلیل‌های سیاسی درباره نظام‌های سیاسی در شرایط عادی شکل می‌گیرند، اما اعتبار واقعی آنها در شرایط بحرانی آشکار می‌شود.

از جمله پرسش‌های مهم در حوزه علوم سیاسی آن است که چرا برخی نظام‌های سیاسی بر اثر بحران‌های شدید دچار فروپاشی می‌شوند، در حالی‌که برخی دیگر قادرند ضمن حفظ انسجام نهادی و اجتماعی، از بحران‌ها عبور کنند. پاسخ به این پرسش در دهه‌های اخیر با مفاهیمی چون تاب‌آوری سیاسی، ظرفیت دولت، سرمایه اجتماعی و هویت جمعی پیوند خورده است.

در چهار دهه گذشته، جمهوری اسلامی ایران همواره موضوع طیف گسترده‌ای از تحلیل‌های سیاسی و رسانه‌ای، گزارش‌های راهبردی وسیاستی و پژوهش‌های دانشگاهی در سطوح ملی و بین‌المللی بوده و بخش مهمی از این تحلیل‌ها به عنوان پارادایم مسلط در تحلیل وضعیت جمهوری اسلامی ایران، بر این فروض استوار بوده که:

۱. نظام سیاسی و ساختار قدرت در ایران بیش از آنکه متکی بر نهادها باشد، بر افراد و شخصیت‌های مؤثر و کلیدی استوار است و در نتیجه؛ حذف یا تضعیف این افراد می‌تواند موجب اختلال گسترده در حکمرانی شود.

۲. مشکلات اقتصادی، تحریم‌ها و نارضایتی‌های اجتماعی موجب کاهش شدید سرمایه اجتماعی و مشروعیت سیاسی و آمادگی بالای جامعه برای رویارویی با نظام سیاسی شده است.

۳. تحولات فرهنگی و سبک زندگی دهه‌های اخیر موجب فاصله گرفتن جامعه از بنیان‌های هویتی و ارزشی پیشین و تضعیف هویت ملی و دینی و افزایش شکاف میان دولت و جامعه شده است.

جنگ آمریکا و اسرائیل در برابر ایران، نخستین موقعیت واقعی بود که امکان آزمون تجربی این گزاره‌ها را فراهم کرد. اهمیت جنگ مزبور نه تنها در ابعاد نظامی آن، بلکه در ظرفیت آن برای آزمون این گزاره‌ها

نهفته است. لذا؛ پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: آیا تحولات رخداده در جریان این جنگ، گزاره‌های مزبور را تأیید می‌کنند یا شواهدی برای بازنگری در آنها فراهم می‌آورد؟

این پژوهش؛ از نوع کیفی و مبتنی بر مطالعه موردی است. داده‌های پژوهش از طریق تحلیل اسناد رسمی، گزارش‌های رسانه‌ای و سیاستی، پژوهش‌های دانشگاهی، داده‌های موجود، تحلیل مواضع بازیگران درگیر و بررسی واکنش‌های نهادی و اجتماعی در طول بحران گردآوری، توصیف و تحلیل شده است.

مرور ادبیات موضوع مبین آن است تاکنون پژوهشی که یک بحران امنیتی بزرگ را به‌عنوان «آزمون تجربی گزاره‌ها و تحلیل‌های غالب درباره جمهوری اسلامی ایران» بررسی کند، انجام نشده است. از این رو، این پژوهش می‌تواند کاستی‌های ادبیات موجود را تا حدی پوشش دهد.

نوآوری این پژوهش در آن است که به جای تحلیل جنگ از منظر نظامی صرف یا ژئوپلیتیکی، آن را به عنوان یک «آزمون تجربی» برای سنجش اعتبار گزاره‌های غالب مطالعه می‌کند و با تلفیق نظریه تاب‌آوری ملی، نهادگرایی تاریخی، سرمایه اجتماعی و هویت اجتماعی؛ مدلی یکپارچه برای تبیین پایداری سیاسی و اجتماعی و تداوم حکمرانی در شرایط جنگ ترکیبی ارائه می‌دهد.

چارچوب نظری

رویکردهای سنتی به مقوله امنیت صرفاً بر قدرت نظامی متمرکز بوده‌اند. هانس مورگنتا[1] (۱۹۴۸) (از بنیان‌گذاران رئالیسم مدرن) با دیدی بدبینانه به ماهیت انسان و نظام بین‌الملل، دولت‌ها را بازیگرانی عقلایی می‌داند که در فضای هرج‌ومرج برای بقاء، به دنبال به حداکثر رساندن امنیت و قدرت خود هستند. از جمله نظریه‌پردازان متأخر این رویکرد؛ می‌توان از کِنِث والتز[2] (۱۹۷۹)، جان مرشایمر[3] (۲۰۰۱) و استفن والت[4] (۱۹۹۱) نام برد.

در ادبیات جدید مطالعات امنیتی، مفهوم تاب‌آوری ملی مطرح می‌شود که مفهومی فراتر از قدرت نظامی است و ابعاد نهادی، اجتماعی، فرهنگی و هویتی را نیز در بر می‌گیرد. این مفهوم در دو دهه اخیر به یکی از مهم‌ترین مفاهیم مطالعات امنیتی و سیاست‌گذاری عمومی تبدیل شده است و به توانایی یک نظام سیاسی و اجتماعی در حفظ ثبات، تداوم عملکرد، مدیریت بحران و بازسازی ظرفیت‌های خود در مواجهه با تهدیدهای داخلی و خارجی اشاره و تأکید دارد (کانتی و همکاران[5]، ۲۰۱۴). تاب‌آوری صرفاً به مفهوم «مقاومت مردم» یا «انسجام اجتماعی» نیست، بلکه علاوه بر این، توانایی یک نظام سیاسی برای جذب شوک، حفظ کارکردهای حیاتی، مدیریت بحران، سازگاری و بازسازی ظرفیت‌ها در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی است. از این منظر، میزان موفقیت یک کشور در عبور از بحران‌ها نه تنها به قدرت سخت، بلکه به کیفیت

1. Hans Morgenthau
2. Kenneth Waltz
3. John J. Mearsheimer
4. Stephen M. Walt
5. Canetti & et al

نهادهای سیاسی، سطح انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی و قدرت هویت جمعی وابسته است. ریمگیوس ژیلینسکاس[1] (۲۰۱۷) تاب‌آوری را توانایی «سیستم یا اجزاء آن برای تحمل و حفظ پارامترهای اساسی خود» در برابر عوامل خطر یا تهدیدهای مستمر داخلی و خارجی تعریف می‌کند. در این زمینه؛ همچنین می‌توان از نظریه‌پردازانی چون بری بوزان[2] در کتاب «*مردم، دولت‌ها و ترس*» (۱۹۹۱) نام برد که امنیت را فراتر از یک مفهوم صرف نظامی می‌داند و پنج بعد نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی امنیت را مطرح می‌کند (۲۰-۱۹ :۱۹۹۱). وی هرچند از واژه تاب‌آوری استفاده نکرده ولی بر مفاهیمی مانند آسیب‌پذیری[3] و تهدید[4] تأکید دارد و استدلال می‌کند که سیاست امنیتی دولت‌ها میان دو رویکرد اصلی قرار دارد: راهبرد امنیت ملی که بر کاهش آسیب‌پذیری‌های داخلی تمرکز دارد، و راهبرد امنیت بین‌الملل که هدف آن مقابله با تهدیدها با منشأ خارجی آنهاست. از دیدگاه او، این دو راهبرد مکمل یکدیگرند و تأمین امنیت مؤثر؛ مستلزم اهتمام همزمان به هر دو بعد است (۲۱۸-۲۱۷ :۱۹۹۱). تأکید بوزان بر کاهش آسیب‌پذیری دقیقاً با آنچه ما در این پژوهش از تاب‌آوری قصد می‌کنیم؛ تطابق دارد.

براین‌اساس؛ چارچوب نظری پژوهش بر مفهوم «تاب‌آوری ملی»[5] استوار است و متغیر وابسته محسوب می‌شود. سه متغیر اصلی برای تبیین تاب‌آوری ملی به شرح ذیل در نظر گرفته شده‌اند:

الف) ظرفیت نهادی؛

ب) سرمایه اجتماعی و

ج) هویت ملی و دینی.

برای تبیین متغییرهای اصلی تبیین کننده مفهوم تاب‌آوری ملی از سه نظریه و رویکرد مکمل استفاده می‌شود:

الف) نهادگرایی تاریخی

در رویکرد نهادگرایی تاریخی، ظرفیت نهادی دولت مهم‌ترین عامل تداوم حکمرانی در شرایط بحران تلقی می‌شود. نورث[6] (۱۹۹۰) استدلال می‌کند نهادهای پایدار؛ امکان استمرار تصمیم‌گیری و کاهش وابستگی به افراد را فراهم می‌کنند. نقطه مقابل نهادمندی و ظرفیت نهادی یک نظام سیاسی و اجتماعی؛ یکه‌سالاری و شخصی شدن قدرت در آن است. به هر میزان که قدرت به سمت شخصی شدن میل کند؛ ظرفیت و قدرت نهادها در ایفاء نقش بهینه خود کاهش می‌یابد.

ب) سرمایه اجتماعی

1. Remigijus Žilinskas
2. Barry Buzan
3. Vulnerability
4. Threat
5. national resilience
6. North

در حوزه سرمایه اجتماعی، پژوهش‌های متعدد پاتنام[1] و پیروان او (۲۰۰۰) نشان داده‌اند که اعتماد اجتماعی، مشارکت مدنی و شبکه‌های ارتباطی نقش مهمی در ارتقاء توان جوامع برای مواجهه با بحران‌ها دارند (پاتنام، ۲۰۰۰: ۳۰۷-۳۳۶).

ج) هویت ملی و دینی

در حوزه هویت اجتماعی، تاجفل و ترنر[2] (۱۹۷۹: ۳۸-۴۳) نشان می‌دهند که تهدیدهای بیرونی معمولاً موجب فعال شدن لایه‌های عمیق هویت جمعی و برجسته شدن مرزهای هویتی و تقویت انسجام درون گروهی می‌شوند. آنتونی اسمیت[3] (۱۹۹۱)، نیز بر نقش حافظه تاریخی، نمادهای مشترک و روایت‌های ملی در حفظ انسجام جوامع در شرایط بحران تأکید می‌کند. در این چارچوب؛ هویت ملی و دینی نه به عنوان یک متغیر فرهنگی صرف، بلکه به عنوان منبع تولید انسجام و مقاومت اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد.

در سطح معرفت‌شناختی نیز، نظریه ابطال‌پذیری کارل پوپر[4] به عنوان ابزار ارزیابی اعتبار گزاره‌های غالب مورد استفاده قرار گرفته است. پوپر (۴۲-۳۳ :۱۹۵۹) استدلال می‌کند که ملاک تمایز نظریه‌های علمی از غیرعلمی، ابطال‌پذیری آنهاست، نه امکان تأییدشان. همچنین؛ وی تأکید می‌کند که نظریه‌های علمی باید در معرض آزمون‌های تجربی سخت قرار گیرند و در صورت ناسازگاری با شواهد تجربی، اصلاح یا کنار گذاشته شوند (همچنین نک: ۲۷۳—۲۶۵).

بر این اساس، گزاره‌هایی نظیر: «نظام سیاسی ایران در صورت حذف برخی نخبگان کلیدی دچار فروپاشی می‌شود و توان تداوم حکمرانی ندارد»، «جامعه ایران در شرایط فشار خارجی به سمت گسست سیاسی حرکت می‌کند و از نظام سیاسی فاصله خواهد گرفت» یا «هویت ملی و دینی ظرفیت بسیج‌کنندگی خود را از دست داده است» را می‌توان فرضیه‌هایی دانست که در جریان جنگ رمضان در معرض آزمون تجربی قرار گرفته‌اند. پژوهش حاضر استدلال می‌کند که اعتبار این گزاره‌ها را باید در شرایط بحرانی و در آزمون‌های سخت تجربی؛ مورد ارزیابی قرار داد. از این‌رو، جنگ به منزله یک «موقعیت آزمون» تلقی می‌شود که در آن اعتبار فرضیات و گزاره های موجود درباره جامعه و دولت در ایران قابل ارزیابی است.

بر اساس چارچوب فوق‌الذکر؛ جنگ رمضان به‌عنوان «موقعیت آزمون تجربی» عمل می‌کند. در این موقعیت، سه متغیر ظرفیت نهادی، سرمایه اجتماعی و هویت ملی و دینی در شرایط جنگ مورد آزمون تجربی قرار گرفته‌اند. میزان کارآمدی این متغیرها، سطح تاب‌آوری ملی را تعیین کرده و نتایج این آزمون نیز امکان ارزیابی و بازنگری در گزاره‌های غالب درباره جمهوری اسلامی ایران را فراهم می‌سازد.

در این چارچوب، جنگ؛ نقش متغیر زمینه‌ای، تاب‌آوری ملی؛ نقش متغیر وابسته، ظرفیت نهادی، سرمایه اجتماعی و هویت ملی؛ نقش متغیرهای مستقل و نظریه پوپر، نقش چارچوب تفسیر و ارزیابی نتایج را بر

1. Putnam
2. Tajfel & Turner
3. Smith
4. Karl Popper

عهده دارند. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد میان تحلیل تجربی یک بحران امنیتی (جنگ رمضان) و بازاندیشی نظری گزاره‌های غالب در تحلیل‌های رایج درباره دولت و جامعه در ایران پیوند برقرار کند.

گزارهای غالب منابع غربی در تحلیل وضعیت جمهوری اسلامی ایران طی چند دهه اخیر شخصی شدن قدرت و تمرکز قدرت در شخص رهبر

چنان‌که در بخش چارچوب نظری بیان شد، تمرکز قدرت در دست یک شخص به معنای ضعف نهادهای یک نظام و ناتوانی آنها از کارکرد مورد انتظار به‌خصوص در شرایط بحرانی است. یکی از مهم‌ترین مباحث در ادبیات معاصر علوم سیاسی، به‌ویژه در مطالعات رژیم‌های اقتدارگرا، مفهوم «شخصی‌شدن قدرت»[1] است. نخستین بحث‌های نظری درباره شخصی‌شدن قدرت به آثار کلاسیک ماکس وبر درباره اقتدار کاریزماتیک بازمی‌گردد. وبر؛ اقتدار را به سه نوع سنتی، قانونی ـ عقلانی و کاریزماتیک تقسیم می‌کند و نشان می‌دهد که در اقتدار کاریزماتیک، مشروعیت بیش از آنکه از قوانین یا نهادها ناشی شود، به ویژگی‌های شخص رهبر وابسته است (وبر[2]، ۱۹۷۸).

در دهه‌های اخیر، پژوهشگران علوم سیاسی این مفهوم را در چارچوب رژیم‌های اقتدارگرا توسعه داده‌اند. بر اساس تعریف اریک فرانتز، باربارا گِدز و جوزف رایت[3]؛ شخصی‌شدن قدرت فرایندی است که طی آن رهبر، نهادهای رسمی را تضعیف کرده و کنترل مستقیم خود را بر ارتش، دستگاه امنیتی، نظام قضایی، رسانه‌ها و منابع اقتصادی گسترش می‌دهد. در نتیجه، بقاء رژیم بیش از پیش به بقاء شخص رهبر وابسته می‌شود (گدس، رایت[4] و فرانتز، ۲۰۱۸).

این مفهوم به فرایندی اشاره دارد که طی آن، قدرت سیاسی به‌تدریج از نهادهای رسمی، قوانین و سازوکارهای بوروکراتیک فاصله گرفته و در اختیار یک فرد یا حلقه‌ای محدود از افراد وفادار به او متمرکز می‌شود. در چنین شرایطی، تصمیمات کلیدی حکومت نه بر اساس قواعد نهادی، بلکه بر پایه اراده و ترجیحات رهبر اتخاذ می‌شوند. طی دو دهه اخیر، این مفهوم به یکی از چارچوب‌های نظری اصلی برای تحلیل ساختار سیاسی کشورهای روسیه، چین، ترکیه، ونزوئلا، بلاروس و جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است.

از اواخر سال ۲۰۱۰ و به‌ویژه پس از اعتراضات سراسری در سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱، موضوع تمرکز قدرت در جمهوری اسلامی و نقش رهبر در ساختار سیاسی ایران به یکی از محورهای اصلی گزارش‌های پژوهشگران، اندیشکده‌ها و رسانه‌های بین‌المللی تبدیل شده است. بخش قابل‌توجهی از این تحلیل‌ها؛ مدعی‌اند در دوران رهبری آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، تصمیم‌گیری در حوزه‌های راهبردی بیش از گذشته در دفتر رهبری و نهادهای وابسته به آن متمرکز شده است.

یکی از صریح‌ترین تحلیل‌ها درباره شخصی‌شدن قدرت در جمهوری اسلامی ایران را سعید گلکار ارائه کرده است. وی در مقاله خود تحت عنوان شخصی‌سازی قدرت در ایران: ناکارآمدی رژیم و اعتراضات

1. Personalization of Power
2. Weber
3. Eric Frantz, Babara Geddes, Joseph Wright
4. Geddes, Wright

(۲۰۲۳) استدلال می‌کند که در سال‌های اخیر، ساختار قدرت ایران از الگوی اقتدارگرایی نهادمند به سمت تمرکز بیشتر قدرت در شخص رهبر حرکت کرده است.

علی واعظ (۲۰۲۱) نیز در گزارش‌های تحلیلی خود درباره سیاست ایران؛ بر نقش تعیین‌کننده رهبر در تصمیمات راهبردی تأکید می‌کند و همزمان؛ نشان می‌دهد که فرآیند تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران حاصل تعامل میان رهبر، شورای عالی امنیت ملی، سپاه پاسدارن انقلاب اسلامی، دولت و دیگر بازیگران مؤثر است. از این رو، او جمهوری اسلامی را نظامی با «تمرکز قدرت در رأس» می‌داند، نه لزوماً یک رژیم شخصی به معنای کلاسیک (لیم[1]، ۲۰۱۵؛ گروه بین المللی بحران[2]، ۲۰۲۱).

بر اساس تحلیل‌های صنم وکیلی (۲۰۲۱ و ۲۰۲۲) در اندیشکده چتم هاوس[3]، طی سه دهه رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، دفتر رهبری به کانون هماهنگی میان نهادهای سیاسی، امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که دفتر رهبری با نظارت بر انتصاب مقامات کلیدی، ارتباط نزدیک با نهادهای امنیتی و نقش‌آفرینی در ساختار «دولت پنهان»، دامنه نفوذ خود را در فرایند تصمیم‌گیری گسترش داده است. همچنین، یکدست‌سازی تدریجی نهادهای حکومتی و افزایش نفوذ رهبر بر نهادهای انتخابی و انتصابی، به تمرکز بیشتر قدرت در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای انجامیده است.

موضوع جانشینی رهبری در جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر به یکی از محورهای مهم مطالعات سیاست تطبیقی، مطالعات امنیتی و پژوهش‌های مرتبط با رژیم‌های اقتدارگرا تبدیل شده است. بسیاری از پژوهشگران و مراکز مطالعاتی تلاش کرده‌اند با بهره‌گیری از نظریه‌های انتقال قدرت، بقاء رژیم‌های اقتدارگرا و رهبری‌زدایی؛ سناریوهای محتمل دوران پس از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای را تحلیل کنند.

در این زمینه، ملونی[4] (۲۰۲۴) در گزارش «پس از خامنه‌ای: برنامه‌ریزی برای انتقال رهبری در ایران» استدلال می‌کند که جمهوری اسلامی ایران طی دهه‌های گذشته برای مدیریت دوران پس از رهبر؛ تمهیداتی را پیش‌بینی کرده است. با این وجود، وی تأکید می‌کند فقدان رهبر می‌تواند دوره‌ای از عدم قطعیت سیاسی را به همراه داشته باشد و نحوه عملکرد نهادهای رسمی و غیررسمی قدرت در این مقطع، نقشی تعیین‌کننده در آینده نظام سیاسی خواهد داشت (ملونی، ۲۰۲۴).

برخی اندیشکده‌های غربی نیز با تأکید بر روند تمرکز قدرت در ساختار جمهوری اسلامی ایران، جایگاه نهاد رهبری را در دهه‌های اخیر مورد توجه قرار داده‌اند. گزارش‌های بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها نشان می‌دهد که نقش رهبر در انتصاب فرماندهان ارشد نظامی، جهت‌دهی سیاست خارجی، نظارت بر نهادهای راهبردی و تنظیم روابط میان جناح‌های سیاسی، موجب افزایش تمرکز قدرت در رأس هرم سیاسی شده است (بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، ۲۰۲۳)[5]. تحلیل‌های مشابهی در گزارش‌های مؤسسه خاورمیانه و شورای آتلانتیک

1. Lim
2. International Crisis Group
3. Chatham House
4. Maloney
5. Foundation for Defense of Democracies

نیز مشاهده می‌شود؛ گزارش‌هایی که بر نقش محوری رهبری در هماهنگ سازی نهادهای امنیتی، سیاسی و ایدئولوژیک تأکید دارند (شورای آتلانتیک[1]، ۲۰۲۳؛ مؤسسه میدل ایست[2]، ۲۰۲۳).

شورای روابط خارجی آمریکا[3] جمهوری اسلامی ایران را نظامی می‌داند که در آن رهبر بر اساس قانون اساسی؛ از اختیارات گسترده‌ای در حوزه سیاست خارجی، فرماندهی نیروهای مسلح، انتصاب مقامات عالی‌رتبه و تعیین سیاست‌های کلی نظام برخوردار است. با این حال، اعمال این اختیارات از طریق مجموعه‌ای از نهادهای رسمی، از جمله شورای عالی امنیت ملی، دولت، مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه و نهادهای امنیتی و نظامی صورت می‌گیرد؛ ازاین‌رو، فرآیند تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران؛ ماهیتی نهادمند دارد، هرچند رهبر در رأس این ساختار قرار گرفته است (تکیه[4]، ۲۰۲۴).

در سطح رسانه‌های بین‌المللی نیز موضوع جانشینی رهبری بارها مورد بررسی قرار گرفته است. گزارش‌های تحلیلی رویترز، بی‌بی‌سی، فایننشیال تایمز و اکونومیست، جایگاه رهبر در تعیین جهت‌گیری‌های کلان امنیتی و منطقه‌ای، نفوذ دفتر رهبری در فرآیندهای انتصابی و نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در حفظ ثبات سیاسی را از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار قدرت در جمهوری اسلامی دانسته‌اند (بی‌بی‌سی نیوز، ۲۰۲۴؛ رویترز، ۲۰۲۴؛ اکونومیست، ۲۰۲۴؛ فایننشیال تایمز، ۲۰۲۴)[5].

از منظر نظری، مطالعات مربوط به بقاء رژیم‌های اقتدارگرا اهمیت ویژه‌ای در تحلیل مسئله جانشینی دارند. گِدز، رایت و فرانتز (۲۰۱۸) در پژوهش خود درباره سازوکارهای دوام و فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا نشان می‌دهند که بقاء چنین نظام‌هایی بیش از هر عامل دیگری به میزان انسجام و وفاداری نهادهای قهرآمیز، از جمله نیروهای مسلح، سازمان‌های امنیتی و پلیس، وابسته است. به اعتقاد آنان، تغییر رژیم معمولاً زمانی رخ می‌دهد که شکاف در میان نخبگان سیاسی با تضعیف یا چنددستگی نهادهای امنیتی همراه شود؛ در غیر این صورت، این نهادها اغلب قادرند فرآیند انتقال قدرت را مدیریت و ثبات سیاسی را حفظ کنند (گدس، رایت و فرانتز، ۲۰۱۸).

در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران، گلکار (۲۰۲۱) نیز افزایش تمرکز قدرت در نهاد رهبری و ارتباط نزدیک آن با سپاه پاسداران و دستگاه‌های امنیتی را از ویژگی‌های مهم ساختار کنونی حکومت می‌داند. به باور وی، اگرچه این تمرکز قدرت در شرایط عادی می‌تواند به افزایش هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها منجر شود، اما در دوره انتقال قدرت ممکن است هزینه‌های مدیریت بحران را افزایش دهد؛ زیرا بخش قابل توجهی از تصمیمات راهبردی به شبکه‌ای محدود از بازیگران سیاسی و امنیتی وابسته شده است (گلکار، ۲۰۲۱). یکی دیگر از چارچوب‌های نظری مهم در این حوزه، نظریه «رهبری‌زدایی» یا «سرزنی»[6] است. این نظریه به بررسی پیامدهای حذف رهبران سیاسی، نظامی یا سازمانی با مرگ، ترور، برکناری یا ناتوانی از ادامه فعالیت می‌پردازد. اگرچه این مفهوم ابتدا در

1. Atlantic Council
2. Middle East Institute
3. CFR (Council on Foreign Relations)
4. Takeyh
5. Reuters, BBC News, Financial Times, The Economist
6. leadership decapitation

مطالعات مربوط به سازمان‌های شورشی و گروه‌های تروریستی توسعه یافت، اما به تدریج در تحلیل رژیم‌های اقتدارگرا و نظام‌های شخص‌محور نیز مورد استفاده قرار گرفت. جردن[1] (۲۰۰۹) با بررسی تجربی موارد متعدد رهبری‌زدایی نشان می‌دهد که حذف رهبران تنها زمانی می‌تواند به فروپاشی سازمان یا تغییر بنیادین رفتار آن منجر شود که نهادهای جایگزین و سازوکارهای نهادمند انتقال قدرت وجود نداشته باشند. در مقابل، سازمان‌ها و حکومت‌های دارای ساختارهای نهادی پایدار، معمولاً توانایی سازگاری با فقدان رهبر را دارند (جردن، ۲۰۰۹).

در سال‌های اخیر، این چارچوب نظری برای تحلیل آینده جمهوری اسلامی ایران نیز به‌کار گرفته شده است. ملونی[2] (۲۰۲۴) در بررسی سناریوهای دوران پس از رهبری تأکید می‌کند که حفظ انسجام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سایر نهادهای امنیتی می‌تواند احتمال تداوم نظام را افزایش دهد. در مقابل، وقوع همزمان شکاف میان نخبگان سیاسی، کاهش انسجام نیروهای امنیتی و تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، احتمال گذار سیاسی یا تغییر رژیم را افزایش خواهد داد (ملونی، ۲۰۲۴).

در همین راستا، آلترمن[3] (۲۰۲۰) در مقاله «چرا رهبری‌زدایی مسئله ایران را برای ایالات متحده حل نخواهد کرد» استدلال می‌کند که تمرکز صرف بر حذف رهبران سیاسی، بدون توجه به ساختارهای نهادی و امنیتی، تصویری ناقص از پویایی‌های قدرت در جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌دهد. به اعتقاد وی، حتی در صورت حذف رهبر، نهادهای سیاسی و امنیتی موجود می‌توانند بخش مهمی از کارکردهای حکمرانی و انتقال قدرت را بر عهده گیرند و از بروز فروپاشی فوری جلوگیری کنند (آلترمن، ۲۰۲۰).

همچنین؛ گزارش‌های منتشر شده توسط چتم هاوس و شورای آتلانتیک نشان می‌دهد که سرنوشت انتقال قدرت در ایران بیش از هر چیز به سه متغیر اصلی وابسته است: میزان انسجام نیروهای امنیتی، رفتار نخبگان سیاسی و مذهبی و شدت بحران‌های اقتصادی و اجتماعی. بر اساس این تحلیل‌ها، تنها در شرایطی که شکاف در رهبری با تضعیف نهادهای امنیتی و افزایش نارضایتی‌های اجتماعی همزمان شود، احتمال بی‌ثباتی سیاسی به‌طور قابل توجهی افزایش خواهد یافت (شورای آتلانتیک، ۲۰۲۳؛ چتم هاوس، ۲۰۲۳).

در مجموع، مرور ادبیات پژوهشی نشان می‌دهد که اغلب مطالعات دانشگاهی و گزارش‌های اندیشکده‌ای، تداوم یا تغییر نظام سیاسی ایران را نه صرفاً به مسئله فقدان رهبر، بلکه به میزان انسجام نهادهای امنیتی، نحوه رفتار نخبگان سیاسی، ظرفیت ساختارهای نهادی برای مدیریت فرآیند انتقال قدرت و نارضایتی اجتماعی مرتبط می‌دانند. از این منظر، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر سازمان‌یافته در ساختار قدرت جمهوری اسلامی ایران، نقشی کلیدی در مدیریت دوران جانشینی و حفظ یا تغییر موازنه‌های سیاسی خواهد داشت (آلترمن، ۲۰۲۰؛ مالونی، ۲۰۲۴؛ گدس و همکاران، ۲۰۱۸).

1. Jordan
2. Maloney
3. Alterman

مرور تحلیل‌های پژوهشگران و سناریونویسی اندیشکده‌های غربی نشان می‌دهد که نظریه رهبری‌زدایی به عنوان چارچوبی برای تحلیل پیامدهای حذف رهبران در مورد جمهوری اسلامی ایران، استفاده شده است. بر اساس جمع‌بندی آنها؛ حذف رهبر می‌تواند مهم‌ترین بحران سیاسی جمهوری اسلامی ایران پس از سال ۱۳۶۸ باشد. تمرکز قدرت در نهاد رهبری ممکن است هزینه انتقال قدرت را افزایش دهد. انسجام یا انشقاق سپاه پاسداران، نهادهای امنیتی و نخبگان سیاسی مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سرنوشت نظام خواهد بود.

بر اساس یک چنین چارچوب تحلیلی‌ای؛ اسرائیل و آمریکا حذف همزمان رهبری و فرماندهان اصلی سپاه پاسداران، و نیروهای امنیتی و نیز بمباران ساختمان مجلس خبرگان رهبری را با هدف جلوگیری از فعال شدن ساز و کار جانشینی و در نتیجه تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران؛ پیگیری کردند.

فرسایش سرمایه اجتماعی

از اواخر دهه ۱۳۸۰ و به‌ویژه پس از تشدید تحریم‌های بین‌المللی، رکود اقتصادی، افزایش نرخ تورم، کاهش ارزش پول ملی و گسترش اعتراضات اجتماعی طی سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱، بررسی رابطه میان فشارهای اقتصادی، سرمایه اجتماعی و مشروعیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران به یکی از محورهای اصلی پژوهش‌های دانشگاهی و گزارش‌های اندیشکده‌های بین‌المللی تبدیل شده است. بخش قابل توجهی از این ادبیات بر این نکته تأکید دارد که همزمانی فشارهای اقتصادی، نارضایتی‌های اجتماعی و تنش‌های امنیتی می‌تواند ظرفیت دولت برای حفظ اعتماد عمومی و مدیریت بحران‌های داخلی را با چالش مواجه سازد (هریس، ۲۰۱۷؛ مالونی، ۲۰۲۰).

گزارش‌های منتشر شده از سوی چتم هاوس، گروه بین‌المللی بحران، بنیاد کارنگی و شورای روابط خارجی نیز بر چند محور مشترک تأکید دارند: نخست، تحریم‌های اقتصادی و بحران معیشتی؛ فشار فزاینده‌ای بر زندگی شهروندان وارد کرده است؛ دوم، اعتراضات سراسری سال‌های اخیر بیانگر وجود نارضایتی در بخش‌هایی از جامعه است؛ و سوم، کاهش اعتماد عمومی نسبت به برخی نهادهای حکومتی به یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاست داخلی ایران تبدیل شده است. در این گزارش‌ها از تعابیری مانند «فرسایش اعتماد عمومی»، «چالش مشروعیت» و «کاهش سرمایه اجتماعی» برای توصیف این وضعیت استفاده شده است (بنیاد کارنگی برای صلح بین‌الملل[1]، ۲۰۲۳؛ چتم هاوس، ۲۰۲۳؛ شورای روابط خارجی، ۲۰۲۳؛ گروه بین‌المللی بحران، ۲۰۲۳).

سوزان ملونی در مطالعات خود درباره اقتصاد سیاسی ایران تأکید می‌کند که تحریم‌های اقتصادی، در کنار سوءمدیریت ساختاری و فشارهای معیشتی؛ شکاف میان جامعه و حکومت را افزایش داده و توانایی دولت در حفظ رضایت عمومی را با محدودیت مواجه ساخته است. از دیدگاه وی، بحران اقتصادی بیش از آنکه به‌تنهایی موجب تغییرات سیاسی شود، زمینه گسترش نارضایتی اجتماعی و افزایش هزینه‌های حکمرانی را فراهم می‌کند (ملونی، ۲۰۲۰).

1. Carnegie Endowment for International Peace

میثاق پارسا نیز در پژوهش‌های خود نشان می‌دهد که بحران‌های اقتصادی، نابرابری اجتماعی، احساس تبعیض و کاهش فرصت‌های اقتصادی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری اعتراضات اجتماعی در ایران طی دهه‌های اخیر بوده‌اند. به اعتقاد وی، اعتراضات زمانی گسترش می‌یابد که فشارهای اقتصادی با نارضایتی‌های سیاسی و ضعف زمینه های مشارکت اجتماعی همزمان شود (پارسا، ۲۰۱۶).

ولی نصر نیز با بررسی اقتصاد سیاسی ایران استدلال می‌کند که فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌ها، به‌ویژه بر طبقه متوسط شهری و نسل جوان، موجب افزایش نارضایتی اجتماعی شده است؛ با این حال، وی تأکید می‌کند که افزایش نارضایتی لزوماً به تغییر رژیم یا گذار سیاسی منجر نمی‌شود و نتیجه آن به ظرفیت نهادهای حکومتی، انسجام نخبگان و نحوه مدیریت بحران بستگی دارد (نصر، ۲۰۲۵).

بخش مهمی از ادبیات دانشگاهی نیز بر کاهش اعتماد عمومی نسبت به نهادهای حکومتی در نتیجه مشکلات اقتصادی، فساد اداری و محدود شدن فرصت‌های اقتصادی تأکید دارد. کوان هریس با تحلیل ساختار دولت رفاهی و اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که اگرچه دولت همچنان از برخی ظرفیت‌های نهادی برای حفظ انسجام اجتماعی برخوردار است، اما استمرار فشارهای اقتصادی می‌تواند سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی را به‌تدریج فرسایش دهد (هریس، ۲۰۱۷).

رسانه‌های بین‌المللی از جمله رویترز، فایننشال تایمز، بی‌بی‌سی، نیویورک تایمز و اکونومیست نیز در گزارش‌های تحلیلی خود به پیامدهای اقتصادی تحریم‌ها، افزایش نرخ تورم، کاهش قدرت خرید و اعتراضات اجتماعی در ایران پرداخته‌اند. هرچند این گزارش‌ها عمدتاً جنبه خبری و تحلیلی دارند، اما در مجموع بر این نکته تأکید می‌کنند که استمرار مشکلات اقتصادی و کاهش سطح رفاه عمومی، یکی از عوامل اصلی افزایش نارضایتی اجتماعی در ایران بوده است (اکونومیست، ۲۰۲۴؛ بی بی سی، ۲۰۲۴؛ فایننشیال تایمز، ۲۰۲۴؛ رویترز، ۲۰۲۴).

در مجموع، مرور ادبیات علمی نشان می‌دهد که میان پژوهشگران درباره تأثیرات منفی مشکلات اقتصادی، تحریم‌های بین‌المللی و کاهش اعتماد عمومی بر سرمایه اجتماعی جمهوری اسلامی ایران؛ اجماع نسبی وجود دارد. با این حال، بیشتر پژوهشگران تأکید می‌کنند که افزایش نارضایتی اجتماعی به‌تنهایی برای ایجاد تغییرات بنیادین سیاسی کافی نیست و پیامدهای آن به عواملی همچون انسجام نهادهای حکومتی، ظرفیت دولت در مدیریت بحران و رفتار نخبگان سیاسی وابسته است (هریس، ۲۰۱۷؛ گدس، رایت و فرانتز، ۲۰۱۸؛ مالونی، ۲۰۲۰).

تضعیف بنیان‌های هویتی و ارزشی نظام جمهوری اسلامی

یکی از محورهای مهم مطالعات دانشگاهی درباره جمهوری اسلامی ایران در دو دهه اخیر، بررسی تحولات فرهنگی، ارزشی و نسلی و پیامدهای آن برای رابطه دولت و جامعه است. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که از دهه ۱۳۷۰ به این سو، جامعه ایران تحت تأثیر فرآیندهایی همچون شهرنشینی، گسترش آموزش عالی، توسعه فناوری‌های ارتباطی، جهانی‌شدن، تغییرات جمعیتی و افزایش تعاملات فرامرزی؛ وارد مرحله‌ای از تحول اجتماعی و فرهنگی شده است (بصیرنیا، ۱۹۷۹). در ادبیات جامعه‌شناسی و علوم سیاسی،

این تحولات با مفاهیمی نظیر «تحول ارزش‌ها»[۱]، «فردی‌شدن»[۲]، «مدرن‌شدن اجتماعی»[۳]، «پساسنت‌گرایی»[۴] و «شکاف دولت- جامعه»[۵] تبیین می‌شوند (بک و بک-گرنشایم[۶]، ۲۰۰۲؛ اینگلهارتو ولزل[۷]، ۲۰۰۵).

بخش مهمی از پژوهش‌های مربوط به ایران، بر نقش تحول نسلی در تغییر نگرش‌های اجتماعی و سیاسی تأکید دارند. پژوهشگرانی همچون آصف بیات، میثاق پارسا، فریده فرهی، محمود منشی‌پوری و ولی نصر معتقدند نسل‌های متولد پس از انقلاب اسلامی، به‌ویژه نسل‌های پس از پایان جنگ ایران و عراق، تجربه زیسته، الگوهای هویتی و انتظارات متفاوتی نسبت به نسل نخست انقلاب دارند. به اعتقاد آنان، این نسل‌ها بیش از آنکه هویت سیاسی خود را بر مبنای آرمان‌های انقلابی تعریف کنند، به موضوعاتی مانند کیفیت زندگی، فرصت‌های اقتصادی، آزادی‌های فردی، مشارکت اجتماعی، حقوق شهروندی، دسترسی آزاد به اطلاعات و تعامل با جهان اهمیت می‌دهند (منشی‌پور، ۲۰۱۶؛ پارسا، ۲۰۱۶؛ بیات، ۲۰۱۳).

آصف بیات این تحول را در چارچوب مفهوم «زندگی به‌مثابه سیاست»[۸] تحلیل می‌کند. از دیدگاه وی، بخش مهمی از تغییرات اجتماعی در ایران نه از طریق سازمان‌های سیاسی یا جنبش‌های کلاسیک، بلکه از مسیر تغییرات تدریجی در سبک زندگی، الگوهای مصرف، روابط اجتماعی، نقش زنان در عرصه عمومی و مطالبات روزمره شهروندان شکل گرفته است. به باور بیات، این کنش‌های روزمره به‌تدریج زمینه تحول در مناسبات اجتماعی و فرهنگی را فراهم کرده‌اند. در همین چارچوب، بسیاری از پژوهشگران استدلال می‌کنند که جامعه ایران نسبت به دهه نخست پس از انقلاب از نظر سبک زندگی، هویت‌های اجتماعی، الگوهای فرهنگی و انتظارات سیاسی و اجتماعی؛ متکثرتر شده است. این تکثر اجتماعی، به‌ویژه در میان نسل‌های جوان، موجب افزایش تنوع ارزش‌ها و در برخی حوزه‌ها افزایش فاصله میان بخشی از جامعه و گفتمان رسمی حکومت شده است؛ هرچند درباره دامنه و پیامدهای این شکاف، میان پژوهشگران اتفاق نظر کامل وجود ندارد (منشی‌پور، ۲۰۱۶؛ هریس، ۲۰۱۷؛ بیات، ۲۰۱۳).

محمود منشی‌پوری نیز با بررسی تحولات اجتماعی ایران نشان می‌دهد که افزایش سطح تحصیلات، توسعه طبقه متوسط شهری، مشارکت گسترده‌تر زنان در آموزش عالی، گسترش فناوری‌های ارتباطی و رشد فرهنگ مصرف، زمینه شکل‌گیری نگرش‌های متفاوت در نسل‌های جدید را فراهم کرده است. به اعتقاد وی، این تحولات موجب افزایش تأکید بر انتخاب فردی، تنوع سبک‌های زندگی و کاهش پذیرش برخی الگوهای فرهنگی سنتی در میان بخشی از جامعه شده است (منشی‌پوری، ۲۰۱۶).

---

1. value change
2. individualization
3. social modernization
4. post-traditionalism
5. state–society gap
6. Beck & Beck-Gernsheim
7. Inglehart & Welzel
8. life as Politics

یکی دیگر از موضوعات مورد توجه پژوهشگران، تحول در نسبت دین و جامعه است. نیکی کدی، آصف بیات و محمود منشی‌پوری معتقدند که در دهه‌های اخیر نوعی تمایز میان «دین به‌عنوان باور فردی» و «دین به‌عنوان ایدئولوژی حکومتی» در بخشی از جامعه ایران شکل گرفته است. از دیدگاه آنان، کاهش مشارکت برخی گروه‌های اجتماعی در مناسک رسمی یا افزایش تنوع شیوه‌های دینداری، الزاماً به معنای کاهش باورهای دینی نیست؛ بلکه بیانگر تحول در نحوه تجربه و بازنمایی دین در عرصه اجتماعی است. از این‌رو، این پژوهشگران بیشتر از مفهوم «سکولاریزاسیون اجتماعی» استفاده می‌کنند تا «سکولاریزاسیون کامل جامعه» (بیات، ۲۰۰۷؛ منشی‌پور، ۲۰۱۶).

در کنار ادبیات دانشگاهی، گزارش‌های منتشرشده از سوی اندیشکده‌هایی مانند بروکینگز، چتم هاوس، بنیاد کارنگی و مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل (INSS) نیز بر نقش توسعه اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های فراملی و ارتباطات جهانی در تحول فرهنگی جامعه ایران تأکید دارند. این گزارش‌ها استدلال می‌کنند که دسترسی گسترده‌تر به اطلاعات و فرهنگ جهانی، به‌ویژه در میان نسل جوان، موجب آشنایی با الگوهای متنوع‌تری از سبک زندگی، مشارکت اجتماعی و هویت فرهنگی شده و در نتیجه، جامعه ایران را نسبت به دهه نخست انقلاب؛ متکثرتر ساخته است (مؤسسه بروکینگز[1]، ۲۰۲۳؛ چتم هاوس، ۲۰۲۳؛ بنیاد کارنگی، ۲۰۲۳).

در همین راستا، رَز زیمت[2] در مطالعات خود درباره تحولات اجتماعی ایران تأکید می‌کند که روندهای مدرن‌شدن، فردگرایی، گسترش فضای مجازی و افزایش ارتباط با فرهنگ جهانی، به تدریج موجب تغییر نگرش نسل‌های دوم و سوم پس از انقلاب نسبت به ارزش‌های رسمی شده است. با این حال، وی تأکید می‌کند که این تحول به معنای گسست کامل جامعه از هویت دینی یا ملی نیست، بلکه بیشتر نشان‌دهنده افزایش تنوع در نظام ارزشی و مطالبات اجتماعی است (زیمت، ۲۰۲۱).

مرور ادبیات موجود نشان می‌دهد میان پژوهشگران در مورد این‌که جامعه ایران طی سه دهه گذشته دستخوش تحولات فرهنگی، نسلی و سبک زندگی گشته، توافق نسبی وجود دارد و مضافاً این‌که این تحولات در برخی حوزه‌ها موجب افزایش فاصله میان بخش‌هایی از جامعه و ارزش‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران نیز شده است. از دیدگاه آنان، این تحولات موجب افزایش فردگرایی، تنوع سبک‌های زندگی، تغییر در الگوهای دینداری، گسترش مطالبات آزادی‌های اجتماعی و افزایش فاصله میان بخشی از جامعه و برخی مؤلفه‌های ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی ایران شده است. با این حال، بیشتر پژوهشگران تأکید می‌کنند که این تحولات را نباید به‌صورت خطی یا به‌عنوان نشانه‌ای قطعی از تغییرات سیاسی تفسیر کرد؛ بلکه پیامدهای آن به متغیرهایی همچون عملکرد نهادهای حکومتی، وضعیت اقتصادی، فرصت‌های مشارکت سیاسی و نحوه تعامل دولت با جامعه بستگی دارد. از این‌رو، افزایش فردگرایی، تنوع سبک‌های زندگی، تحول در الگوهای دینداری و گسترش مطالبات اجتماعی، بیش از آنکه بیانگر گسست کامل میان

1. Brookings Institution
2. Zimmt

دولت و جامعه باشد، نشان‌دهنده پیچیده‌تر شدن ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران در دهه‌های اخیر است (پارسا، ۲۰۱۶؛ هریس، ۲۰۱۷؛ بیات، ۲۰۱۳؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵).

هدف‌گذاری برای تغییر رژیم جمهوری اسلامی ایران در جنگ رمضان به عنوان برآیند گزاره‌های غالب

بررسی و تحلیل مواضع اعلامی مقامات ایالات متحده آمریکا و رژیم اسرائیل و نیز رسانه‌های مهم بین‌المللی در پیش و با شروع جنگ رمضان (جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران)؛ نشان می‌دهد طراحان این جنگ؛ بر مبنای مسلم فرض کردن گزاره‌های فوق‌الذکر، قصد داشتند مسائل دیرینه و ۴۷ ساله خود با جمهوری اسلامی ایران را به صورت ریشه‌ای و یکجا حل و فصل کرده و نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند. برای این مقصود؛ ترور رهبر معظم انقلاب اسلامی به عنوان عمود اصلی خیمه نظام جمهوری اسلامی ایران و طراح سیاست‌های نظام، حذف فرماندهان ارشد نظامی و امنیتی به عنوان ستون‌های بقاء آن، زمینه‌سازی برای فعال کردن هسته‌های تروریستی[۱] برای تضعیف و حذف قدرت میدانی و داخلی و ترغیب ناراضیان برای پیوستن به ناآرامی داخلی و در نتیجه منکوب و مرعوب شدن طرفدران نظام و با همزمانی ورود ضربات سخت از بیرون و درون؛ تغییر نظام سیاسی را در برنامه‌های خود قرار دادند و گمانشان این بود با تضعیف و فروپاشی عناصر اصلی اعمال قدرت و حکمرانی، در بهترین حالت ممکن می‌توانند نظام جمهوری اسلامی ایران را در طی مدتی کوتاه تغییر داده و یا با نظام سیاسی دیگری جایگزین نمایند و یا با جایگزینی عناصری – به قول خودشان – معتدل از درون نظام جمهوری اسلامی ایران، یک نظام سیاسی ضعیف همراه و هواخواه غرب و در رأس آن ایالات متحده آمریکا را به قدرت حفظ بنشانند[۲].

---

۱. ترامپ اول مه ۲۰۲۶ در نشست خبری گفت: «مردم ایران می‌خواهند به خیابان‌ها بیایند، اما سلاح ندارند. فکر می‌کردیم کردها سلاح‌ها را به آنها خواهند رساند، اما کردها ما را ناامید کردند ... ما اسلحه و مهمات فرستادیم، اما آنها نگهش داشتند.» وی همچنین در (۵ مارس ۲۰۲۶) در پاسخ به پرسش خبرگزاری رویترز درباره احتمال حمله نیروهای کرد به ایران، گفت: «فکر می‌کنم فوق‌العاده است که می‌خواهند این کار را انجام دهند. من کاملاً موافقش هستم» و چند روز بعد با عقب نشینی از موضع قبلی خود، گفت: «نمی‌خواهم کردها وارد ایران شوند... آنها مایل‌اند وارد شوند، اما به آنها گفته‌ام این کار را نکنند. جنگ همین حالا هم به اندازه کافی پیچیده است. نمی‌خواهیم کردها کشته شوند».

۲. سی‌بی‌اس نیوز در گزارشی با عنوان Trump's goals for the Iran war and what he's saying now، به نقل از پیام ویدیویی ترامپ در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ نوشت که او مستقیماً مردم ایران را به در دست گرفتن حکومت فراخواند: " Take over your government. It will be yours to take. This will be, probably, your only chance for generations."

ترامپ در گفت‌وگویی اختصاصی با آکسیوس گفت که «باید شخصاً در انتخاب رهبر بعدی ایران نقش داشته باشد و جانشینی مجتبی خامنه‌ای را غیرقابل قبول» دانست: "I need to be personally involved in selecting Iran's next leader."

این گزارش یکی از صریح‌ترین شواهد درباره تمایل ترامپ به اثرگذاری بر جانشینی رهبری ایران است. اِی‌بی‌سی نیوز گزارش داد که ترامپ پس از آغاز حملات، علاوه بر اهداف نظامی، علنی خواستار تغییر رژیم شد و مردم ایران را به قیام علیه حکومت تشویق کرد.

در این راستا؛ رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ[1]، پس از حملات نظامی ژوئن ۲۰۲۵ به‌صراحت این پرسش را مطرح کرده بود که «چرا نباید تغییر رژیم رخ دهد؟» (ترامپ، ۲۰۲۵). همچنین؛ طبق گزارش مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی[2]، ترامپ ایرانیان را به «در دست گرفتن حکومت خود» فراخواند (تادمن[3]، ۲۰۲۶). از سوی دیگر، بنیامین نتانیاهو در پیام مستقیم خود به مردم ایران اعلام کرد که عملیات اسرائیل «راه آزادی» آنان را هموار می‌کند و حکومت ایران را «رژیمی سرکوبگر» توصیف نمود (نتانیاهو[4]، ۲۰۲۵). هر چند نتانیاهو بعداً تصریح کرد که تغییر رژیم «هدف رسمی» اسرائیل نیست، اما می‌تواند «نتیجه» عملیات باشد. همچنین شواهد نشان می‌دهد که موضوع تغییر رژیم[5] به یکی از محورهای اصلی مباحث اندیشکده‌های آمریکایی درباره جنگ ایران و اسرائیل تبدیل شده بود[6].

---

1. Trump

۲. Center for Strategic and International Studies (CSIS)؛ این مرکز یکی از شناخته‌شده‌ترین اندیشکده‌های سیاست‌گذاری در ایالات متحده است که در حوزه سیاست خارجی، امنیت ملی، اقتصاد بین‌الملل و فناوری فعالیت می‌کند. این مرکز ایده‌ها و توصیه‌های عملی برای مواجهه با چالش‌های امنیتی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی جهان تولید و ارائه می‌دهد و تحلیل‌ها و گزارش‌های آن به‌طور گسترده توسط اعضای کنگره آمریکا، نهادهای اجرایی دولت، رسانه‌های بین‌المللی، دانشگاهیان و شرکت‌های بزرگ مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگرچه این مرکز نهادی دولتی نیست، اما از با نفوذترین اندیشکده‌های واشینگتن محسوب می‌شود. بسیاری از پژوهشگران آن سابقه فعالیت در وزارت دفاع، وزارت خارجه، کنگره یا سایر نهادهای دولتی آمریکا را دارند و یافته‌های این مرکز اغلب در مباحث سیاست‌گذاری مورد استناد قرار می‌گیرد.

3. Todman
4. Netanyahu
5. Regime Change

۶. بخشی از محافل غربی و اسرائیلی جنگ را صرفاً برای مهار هسته‌ای ایران نمی‌دیدند، بلکه آن را فرصتی برای تغییر رژیم تلقی می‌کردند: ۱. اندیشکده معتبر آمریکایی بروکینگز در تحلیل جنگ ایران تصریح می‌کند که در آغاز عملیات، رهبر جمهوری اسلامی و شمار زیادی از مقامات ارشد سیاسی و نظامی هدف قرار گرفتند. نویسندگان سپس این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا هدف نهایی می‌تواند فروپاشی رژیم باشد یا نه. همچنین در یکی از نشست‌های تخصصی بروکینگز آمده است که رئیس‌جمهور آمریکا از «تغییر رژیم» سخن گفته و این سؤال را مطرح کرده که آیا واقعاً آمریکا در مسیر تغییر رژیم در ایران قرار گرفته است یا خیر.

۲. مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی (CSIS) که از مهم‌ترین اندیشکده‌های سیاست خارجی آمریکا است، نشست مستقلی را برگزار کرد با عنوان: "Would Regime Change Solve the Iran Challenge?" در گزارشی منتشر شده از این نشست آمده که پس از آغاز عملیات نظامی، رئیس‌جمهور آمریکا به ایرانیان گفته بود که زمان «به دست گرفتن حکومت» فرا رسیده است. سپس کارشناسان درباره امکان و پیامدهای تغییر رژیم در ایران بحث می‌کنند. این نشان می‌دهد که موضوع تغییر رژیم صرفاً توهم توطئه یا برداشت رسانه‌ای نیست، بلکه در سطح سیاست‌گذاری آمریکا به‌طور جدی مورد بحث قرار داشته است.

۳. در مجله معتبر فارین افرز (Foreign Affairs) مقاله‌ای منتشر شده با عنوان: " The Right Path to Regime Change in Iran" که در بین نویسندگان آن افرادی از محافل سیاست خارجی آمریکا به چشم می‌خورند. مضمون اصلی مقاله این است که آمریکا و اسرائیل چگونه می‌توانند شرایط لازم را برای سقوط جمهوری اسلامی ایجاد کنند. این مقاله آشکارا از «تغییر رژیم» سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که در بخشی از نخبگان سیاست خارجی غرب، تغییر رژیم یک گزینه مشروع و قابل بحث تلقی می‌شده است.

۴. مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل (INSS) که از مهم‌ترین مراکز راهبردی نزدیک به نهادهای امنیتی اسرائیل است، در گزارشی می‌نویسد: «تغییر رژیم در ایران یک راه‌حل ممکن و شاید تنها راه‌حل پایدار است». این گزارش استدلال می‌کند که براندازی جمهوری

بدیهی است که با اجرا و موفقیت این طرح؛ سایر مسائل و اهداف از جمله مسئله هسته‌ای، موشکی، گروه‌های مقاومت و منطقه‌ای و از همه مهم‌تر، مشکل وجود نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان بازیگری مستقل در مقابل نظم غربی؛ خود به خود فیصله و پایان یافته تلقی می‌شد.

در این راستا؛ اسرائیل و آمریکا به منظور جلوگیری از فعال شدن سازوکار انتخاب رهبر جدید جمهوری اسلامی ایران با تشکیل جلسه مجلس خبرگان رهبری، به دفاتر مجلس خبرگان رهبری در تهران و قم حمله نمودند. همچنین در جهت تضعیف نهادهای استقرار نظم و امنیت و تسهیل شکل‌گیری تجمعات اعتراضی و شورش و براندازی نظام سیاسی از درون، حملات به مراکز انتظامی و امنیتی و ایست و بازرسی؛ برنامه‌ریزی و اجرا شد. در این راستا؛ تعداد زیادی از کلانتری‌ها و مراکز انتظامی (طبق اخبار غیررسمی؛ ۴۰ کلانتری) مورد هدف قرار گرفت و رئیس سازمان اطلاعات فراجا به شهادت رسید. همچنین به ساختمان وزارت اطاعات و مرکز اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و پایگاه‌های بسیج حمله شد و علاوه بر وزیر اطلاعات و رئیس سازمان اطلاعات سپاه پاسداران، رئیس و معاون اطلاعات سازمان بسیج مستضعفین و ۱۳ نفر دیگر از مسئولان رده‌های مختلف این سازمان ترور شدند یا در حملات نظامی به شهادت رسیدند.[۱]

تحلیل یافته‌ها

آزمون گزاره شخص‌محوری ساختار سیاسی

یکی از گزاره‌های غالب در مورد نظام جمهوری اسلامی ایران آن بود که ساختار سیاسی در ایران؛ وابستگی بالایی به افراد دارد. بر اساس این فرض، حذف بازیگران کلیدی می‌تواند سبب اختلال گسترده در فرآیند حکمرانی شود.

در چارچوب نهادگرایی تاریخی، اعتبار این گزاره را می‌توان از طریق بررسی استمرار کارکرد نهادهای تصمیم‌گیر در شرایط بحران ارزیابی کرد.

با این حال، بررسی نحوه مدیریت امور پس از شهادت رهبر نشان می‌دهد که بلافاصله و قبل از انتخاب و اعلام رسمی رهبر جدید جمهوری اسلامی، طبق اصل ۱۱۱ قانون اساسی، شورای موقت رهبری، متشکل از رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلت نظام، تنشکیل و عهده‌دار وظایف و اختیارات رهبری شد. شورای عالی امنیت ملی نیز که ترکیبی از اعضای حقوقی و حقیقی ازجمله رؤسای سه قوه و مسئولان کشوری و لشکری را در خود جای می‌دهد، مدیریت مدیریت جنگ و امنیت کشور را در شرایط بحران امنیتی و جنگی با تعامل و هماهنگی با شورای موقت رهبری، به انجام رساند.

انتصاب جایگزین رأس هرم نظام از سوی مجلس خبرگان رهبری در ۱۷ اسفند ۱۴۰۴ و تمکین تمام مسئولان جمهوری اسلامی ایران در قبال این انتخاب و اعلام بیعت با رهبر منتخب جدید، و پیش‌بینی و جایگزینی و انتصاب فرماندهان نظامی و امنیتی از سوی فرمانده کل قوا، تداوم جلسات و روند نهادهای تصمیم‌گیر و استمرار

اسلامی می‌تواند به نفع اسرائیل، غرب و حتی مردم ایران باشد؛ هرچند تأکید می‌کند که تحقق آن عمدتاً خارج از کنترل مستقیم اسرائیل است.

۱. https://tirdadname.ir (۵ اردیبهشت ۱۴۰۵)

فعالیت و خدمات سازمان‌های اجرایی و انتظامی و امنیتی در طول جنگ، حتی در دوره کوتاه خلأ قدرت در بازه شهادت حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای(ره) تا انتخاب حضرت آیت الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای به رهبری، نشان داد که ساختار حکمرانی از درجه‌ای از نهادینگی و ظرفیت جانشینی برخوردار است و سازوکارهای نهادی کشور به فعالیت خود ادامه دادند و فرآیندهای تصمیم‌گیری و اجرا متوقف نشد و حکمرانی تداوم یافت.

میزان رضایت اجتماعی از عملکرد دستگاه‌های دولتی در این بازه نیز مؤید این امر است؛ ۳۴٫۹ درصد مردم عملکرد دولت در مدیریت امور روزمره کشور در شرایط جنگی را بسیار موفق و ۱۹٫۶۰ درصد نیز تا حدودی موفق و ۲۲٫۶۱ درصد نیز متوسط ارزیابی کرده‌اند؛ یعنی در مجموع ۷۵ درصد مردم عملکرد دولت را متوسط به بالا ارزیابی کرده‌اند (پیمایش ملی سنجش آسیب‌ها، تاب‌آوری و نگرش مردم ایران به جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، ۲۰۲۶). در پیمایشی دیگر این اعداد به ترتیب ۳۸٫۸۳، ۲۶٫۵۹ و ۲۳٫۶۸ عنوان شده‌اند (پیمایش ملی سنجش رضایت مردم ایران از عملکرد دولت چهاردهم در جنگ تحمیلی آمریکا و اسرائیل علیه ایران، ۲۰۲۶). طبق نظرسنجی مرکز تحقیقات سازمان صداوسیما نیز بیش از ۸۰ درصد از پاسخگویان، عملکرد دولت در تأمین مایحتاج عمومی و کالاهای اساسی را «مناسب» و «کاملاً مناسب» ارزیابی کرده‌اند.

این سطح از رضایت نشان می‌دهد دولت توانسته در شرایط جنگی، مدیریت قابل قبولی در حوزه تأمین نیازهای اساسی مردم داشته باشد. بر اساس این نظرسنجی‌ها، مردم معتقدند در این مدت کمبودی در حوزه کالاهای اساسی، سوخت و انرژی وجود نداشته و روند تأمین به‌صورت پایدار؛ ادامه داشته است.

تحلیل محتوای بیانیه‌های رسمی نیروهای مسلح، دولت و سایر نهادهای حاکمیتی نیز استمرار فرآیند تصمیم‌گیری و اجرا را نشان می‌دهد. این وضعیت را می‌توان بیانگر سطحی از نهادینگی و وجود سازوکارهای نهادی در ساختار حکمرانی برای تداوم عملکرد نظام سیاسی دانست که فراتر از نقش افراد عمل می‌کند (نورث[1]، ۱۹۹۰). اگر چه این امر لزوماً به معنای بی‌اهمیت بودن نقش افراد و مدیران نیست.

از این گذشته، عملکرد دو قوه مقننه و قضائیه در این دوره نیز حاکی از ثبات عمل نهادهای حکومت در شرایط بحران است. مجلس شورای اسلامی با وجود اینکه جلسات صحن علنی آن به دلیل ناامنی ناشی از شرایط جنگی تشکیل نمی‌شد، در سطح کمیسیون‌ها و نظارت بر حسن اجرای قوانین فعالیت مؤثر داشت؛ قوه قضائیه نیز علاوه بر عدم تعطیلی محاکم و اجرای فعالیت‌های عادی قضایی در راستای حل مشکلات مردم، در گامی رو به جلو، در خصوص اقدامات عملی یا نمادین افراد حقیقی و حقوقی به نفع کشورهای متخاصم و متجاوز به ایران؛ وارد عمل شد و برای آنان، اعم از اینکه در داخل یا خارج از کشور سکونت داشته باشند، پرونده‌هایی را در سرتاسر کشور تشکیل داد و با صدور احکامی؛ مجازات‌هایی را در مورد اموال و دارایی‌های آنان در نظر گرفت.

1. North

آزمون گزاره فرسایش سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی شاخص مهمی است که شامل اعتماد اجتماعی، مشارکت در پیشرفت و تعالی کشور، ارتباطات اجتماعی منسجم، ارزش‌های مشترک، آگاهی نسبت به مسائل اجتماعی و چالش‌ها و ظرفیت‌های ملی و همچنین حس عضویت در خانواده بزرگ ملی است. در مورد جامعه ایران، گزاره دیگری که طی سال‌های گذشته بارها مطرح شده بود، تعمیق شکاف سیاسی و اجتماعی در داخل کشور و در نتیجه فرسایش سرمایه اجتماعی تحت تاثیر فشار خارجی بود. با یک چنین تحلیلی، اقدام نظامی اسرائیل و آمریکا، فشارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی را تشدید می کرد و اگر این فشارها با بحران اقتصادی، اختلاف میان نخبگان و کاهش کارآمدی نهادهای حکومتی هم‌زمان شوند، احتمال افزایش بی‌ثباتی یا اعتراضات را بیشتر می‌کرد. اگر این گزاره صحیح می‌بود، انتظار می‌رفت جامعه در شرایط بحران؛ دچار انفعال یا واگرایی شود.

نمود و بروز کاهش شاخص سرمایه اجتماعی در پیمایش‌ها تا قبل از شرایط جنگ ۱۲ روزه و ترور رهبر انقلاب؛ زمینه تقویت گزاره فرسایش سرمایه اجتماعی شده بود و باور دشمنان نیز از همین جا نشات گرفته بود. گزارش سازمان امور اجتماعی کشور (بطحایی، ۲۰۲۶) در مورد شاخص سرمایه اجتماعی ایران که نشان می دهد، سرمایه اجتماعی از ۴۳٫۵ درصد در سال ۱۳۹۴ به ۳۶٫۶۶ درصد در سال ۱۴۰۴ تنزل یافته، مؤیدی بر این تحلیل تلقی می‌شود.

با این حال، شواهد موجود از واکنش بخش‌های زیادی از جامعه در حمایت از امنیت ملی و تمامیت ارضی و افزایش همبستگی اجتماعی، مشارکت در فعالیت‌های حمایتی، حضور در مناسبت‌های ملی و افزایش حساسیت نسبت به تهدید خارجی حکایت دارد. در این راستا؛ به‌منظور اعلام حمایت از تمامیت سرزمینی و حفظ و بقاء جمهوری اسلامی ایران، مقابله با هسته‌های تروریستی درون‌شهری، اعلام حمایت و مطالبه شروط رهبری جدید در مذاکرات و نیز مشارکت در ایست و بازرسی‌های شبانه، در تمام طول جنگ و پس از آن؛ تجمعات شبانه در میادین و محلات سراسر کشور شکل گرفت.

داده پیمایش‌ها درباره درصد شرکت مردم در تجمعات شبانه نشان می دهد حدود ۵۶ درصد افرادی که در کشور زندگی می‌کنند، دست‌کم یک بار در تجمعات شبانه حمایت از ایران و پایداری کشور حضور یافته‌اند. همچنین؛ ۶۷٫۸ درصد از پاسخگویان اعلام کرده‌اند این تجمعات و کاروان‌ها تا پایان جنگ یا تا زمانی که مردم خودجوش حضور دارند، باید ادامه یابد. (پیمایش ملی مرکز تحقیقات سازمان صداوسیما، ۲۰۲۶)؛ آماری که نشان‌دهنده سطح قابل توجهی از همبستگی و انسجام اجتماعی در میان مردم است. افراد، فارغ از میزان موافقت یا مخالفت خود با مؤلفه‌های مختلف حکمرانی، برای ایران و حفظ پایداری کشور در این تجمعات شرکت کرده‌اند.

شواهد و نمونه‌های فراوان و در حال تکرار حرکت‌های داوطلبانه و خودجوش فردی و گروهی مردم بسیار معنادار مانند؛ حضور پررنگ خانواده‌ها به‌ویژه بانوان از هر سن و سال در تجمعات بدون مداخله، هدایت و برنامه‌ریزی به منظور پذیرایی از مردم حاضر در تجمعات از تهیه و توزیع آب آشامیدنی، چای، مواد خوراکی، لقمه و... در قالب اقدامات فردی، خانوادگی و موکب؛ انجام فعالیت‌های سرگرمی برای فرزندان خانواده‌های حاضر در تجمعات؛ راه‌اندازی خودجوش جمع‌های بحث و مناظره و تریبون آزاد با امکانات اندک شخصی و غیرسازمانی و

نیز مهاجرت‌های موقت فردی و گروهی از شهرهای امن به شهرها و مناطق زیر حمله دشمن و آسیب‌دیده از حملات به‌منظور مشارکت در انواع فعالیت‌های همیاری، امدادی، درمانی، کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان و مناطق و اماکن مسکونی و غیرمسکونی آسیب‌دیده در کل کشور مشاهده شده و می‌شود و از سطح بالای سرمایه اجتماعی در جامعه ایران حکایت دارد.

افزایش رواداری فرهنگی حاضران در تجمعات در مواجهه با سبک‌های متفاوت ظاهر و پوشش مردان و بانوان در عین حفظ تمایز بین یکدیگر و حتی انعکاس این تفاوت‌ها در شعارها، نشانه حمایت لایه‌های مختلف جامعه از هویت ملی در نسبت با سلیقه‌های متفاوت فرهنگی است. همچنین بیش از ۳۰ میلیون نفر در پویش «*جان‌فدا*» به منظور اعلام آمادگی برای اعزام به جبهه‌های نبرد در صورت حمله زمینی دشمن، ثبت‌نام کردند.

ضمن اذغان به محدودیت پژوهش در دسترسی به داده‌هایی مستقل بیشتر در شرایط جنگی و بحران امنیتی، لازم به تاکید است که مدعای این پژوهش، بازسازی کامل سرمایه اجتماعیِ روبه‌کاهش پس از تجاوز خارجی به کشور نیست، بلکه این پژوهش مدعی است که این یافته‌ها و شواهد با نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام سازگارند که بر نقش شبکه‌های اعتماد و همکاری «در شرایط بحران» تأکید دارد (پاتنام، ۲۰۰۰)، و نشان می‌دهند که «میان نارضایتی‌های اجتماعی و رفتار سیاسی در شرایط تهدید خارجی الزاماً رابطه خطی وجود ندارد» و این وضعیت؛ با نظریه‌های سرمایه اجتماعی و انسجام ملی سازگاری بیشتری دارد تا نظریه فروپاشی اجتماعی. به نظر می‌رسد شواهد مذکور به‌خوبی این گزاره را تأیید می‌کند. البته با در نظر گرفتن قرائن جانبی دیگر، اطمینان به اعتبار داده‌ها و شواهد مورد استناد را به‌حدکافی بالا می‌برد؛ برای مثال، نام‌نویسی ۳۰ میلیون ایرانی با شماره ملی خاص خود در پویش «*جان‌فدا*» حاکی از اعلام آمادگی هر فرد برای دفاع از کشور است که نشانگر اقدام هر کنشگر است، نه صرفاً پاسخ‌گویی به سؤالات نظرسنجی؛ و این واقعیت، عاری از هرگونه شائبه سوگیری در تک‌تک مشارکت‌کنندگان و نیز از شائبه تکرار و بیش‌شماری آماری است.

افزون بر این، تشییع‌های پرشکوه پیکر رهبر شهید انقلاب و خانواده ایشان در سه شهر ایران، در شرایطی انجام شد که حدود چهار ماه از آغاز جنگ و هیجان‌های مرتبط با آن، و حدود دو ماه و نیم از آتش‌بس و آغاز مذاکرات مقدماتی سپری شده بود. تأمل در این واقعیات، موجب تأیید اعتبار داده‌های فوق‌الذکر می‌شود و اینکه انسجام اجتماعی و سرمایه اجتماعیِ مورد ادعای پژوهش، امری مقطعی و زودگذر و ناشی از اثر رالی[1] نبوده و نیست.

از سوی دیگر، شواهدی دال بر تداوم کاهش سرمایه اجتماعی بر منوال قبل از آغاز حمله به کشور وجود ندارد. چون با وجود امکانات وسیع ثبت و انتشار شواهد آن در سراسر دنیا، آن هم در شرایط بحرانی کشور که آزادی عمل نسبی را در اختیار ناراضیان قرار می‌دهد، به‌خصوص پس از وقوع مأمورکشی و مأمورسوزی

1. Rally-arround-the-flag effect (اثر گردهمایی/تجمع پیرامون پرچم)

در شهرهای مختلف ایران در بازه کمتر از یک ماه پیش از شروع جنگ که علی‌القاعده باید قبح و ترس از این رفتار را در جامعه شکسته باشد، و به‌ویژه با توجه به اشتیاق رسانه‌های فارسی زبان مخالف ایران به بازنمایی این دست شواهد، اگر داده‌های مربوط به اظهار و ابراز علنی نارضایی در حدواندازه قابل اعتنایی بود یا اگر اصلا وجود داشت، قطعا بازتاب کافی و قابل توجهی می‌یافت. اگرچه با توجه به تحولات قبلی در جامعه ایران، می‌توان دلیل عدم شکل گیری اعتراضات در بخشی از اقشار و گروه های اجتماعی را، ناشی از احساس فشار اجتماعی حتی از جانب ناراضیانی که این شرایط خاص را برای ابراز مخالفت در برابر حکومت و عملکرد آن مناسب نمی‌دانند، پیوستن بخشی از خود ناراضیان به صف مدافعان حکومت و نهادهای آن در برابر تجاوز خارجی، دست‌کم در شرایط جنگ و بحران و تعویق مطالبات و اعتراضات به زمان مناسب دیگر، و ترس از برخورد نیروهای امنیتی و انتظامی که در این شرایط از حمایت اجتماعی بیشتری هم برخوردار شده‌اند؛ مربوط دانست.

این نکته را نیز باید افزود که اگر بپذیریم که سرمایه اجتماعی نهادی و اعتماد به حکومت، تابعی از کارآمدی و عملکرد نهادهای حکومت است، می‌توان انتظار داشت که کارآمدی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران در دفع تجاوز دو قدرت نظامی منطقه‌ای (رژیم اسرائیل) و بین المللی (ایالات متحد آمریکا) و دفاع از تمامیت ارضی کشور در برابر آنها و نیز تن دادن آنها (هرچند مقطعی) به خواسته‌های ایران با امضای تفاهم‌نامه بین ایران و آمریکا، افزایش نسبی سرمایه اجتماعی و اعتماد به حکومت را به دنبال داشته و این به معنای توانایی نسبی جمهوری اسلامی ایران در بازسازی سرمایه اجتماعی خود است.

آزمون گزاره تضعیف هویت ملی و دینی و بنیان‌های هویتی و ارزشی

بخشی از تحلیل‌ها، تغییرات اجتماعی، سبک زندگی و الگوهای فرهنگی ظهوریافته از دهه ۱۳۷۰ به این سو در جامعه ایران را نشانه تضعیف هویت ملی و دینی و بنیان های هویتی و ارزشی نظام جمهوری اسلامی ایران و نشانگر شکاف میان بخشی از جامعه و ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی ایران و به عبارتی دقیق‌تر؛ شکاف دولت– جامعه تلقی می‌کردند.

اما رفتار اجتماعی گروه‌های مختلف در شرایط بحران نشان داد که تغییرات فرهنگی و اجتماعی، الزاماً به معنای زوال هویت و بنیان‌های هویتی و ارزشی جمعی نیست و شواهد رفتاری و نمادین مشاهده‌شده در طول جنگ نشان داد که هویت ملی و دینی؛ همچنان از ظرفیت بالایی برای ایجاد همبستگی برخوردار است.

استفاده گسترده از نمادهای مذهبی و ملی، تأکید بر حفظ اسلام، نظام و تمامیت ارضی و برجسته شدن روایت‌های تاریخی مرتبط با استقلال و مقاومت، جلوه‌های فراوان هم‌نشینی و ادغام نمادهای ملی و دینی در سرودها، شعارها و نوحه‌ها و همچنین رواج بیش از پیشِ فردوسی‌خوانی در کنار مداحی های اسلامی و انقلابی در تجمعات مختلف ازجمله در تجمعات شبانه، از جمله نشانه‌های حفظ و تداوم و حتی به‌روزشدن هویت و ارزش های دینی و ملی بود.

حضور شورانگیز مردم در مراسم وداع و تشییع رهبر شهید انقلاب (قریب به ۴۲ میلیون نفر در تهران، قم، کربلا، نجف و مشهد؛ حسب اعلام منابع رسمی) فراتر از اینکه؛ بروز یکی از جلوه های آشکار تداوم هویت دینی و انقلابی جامعه ایران بود، سطحی بالاتر از ارزش‌های مشترک اعتقادی و سیاسی دو ملت ایران و عراق را پیش چشم ناظران بین‌المللی به نمایش گذاشت.

نظریه هویت اجتماعی تاجفل و ترنر پیش‌بینی می‌کند که در شرایط تهدید خارجی، مرزهای هویتی برجسته‌تر شده و انسجام درون‌گروهی افزایش می‌یابد (تاجفل و ترنر، ۱۹۷۹). این وضعیت نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، هویت ملی و دینی در شرایط تهدید خارجی همچنان به عنوان یک منبع مهم همبستگی اجتماعی عمل می‌کند. این یافته با دیدگاه آنتونی اسمیت نیز همخوانی دارد که ملت‌ها را دارای لایه‌های عمیق تاریخی و نمادین می‌داند که در شرایط بحران؛ مجدداً فعال می‌شوند (اسمیت، ۱۹۹۱).

نتیجه‌گیری

مطالعه و بررسی ابعاد و پیامد های مختلف جنگ رمضان نشان می‌دهد این رویداد مهم امنیتی فراتر از یک بحران و درگیری نظامی، یک آزمون تجربی برای ارزیابی برخی گزاره‌های غالب درباره جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود. پژوهش حاضر با بررسی این جنگ به عنوان یک مطالعه موردی، به ارزیابی تجربی برخی از گزاره‌های غالب منابع غربی درباره جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. تحلیل یافته‌های به دست آمده بر اساس نظریه ابطال‌پذیری پوپر نشان می‌دهد بخشی از گزاره‌های غالب درباره شخص‌محوری ساختار قدرت در جمهوری اسلامی ایران، فرسایش سرمایه اجتماعی و افول هویت ملی و دینی و در نتیجه، شکاف میان جامعه و ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی ایران با شواهد حاصل از این بحران؛ همخوانی و سازگاری ندارند؛ چرا که ظرفیت نهادی، سرمایه اجتماعی و هویت ملی و دینی کشور دست کم در شرایط بحران، کارکرد قابل توجهی به ویژه به لحاظ ثبات و تداوم حکمرانی و استمرار فعالیت و خدمات سازمان‌های اجرایی، نظامی، انتظامی و امنیتی، بروز صحنه‌های همبستگی و انسجام اجتماعی و مشارکت در فعالیت‌های حمایتی از تمامیت سرزمینی و بقاء جمهوری اسلامی و همچنین حس عضویت ملی برخوردار بوده است و هویت ملی و دینی در شرایط تهدید خارجی به عنوان منبع مهم همبستگی اجتماعی عمل کرده است.

شکی نیست جامعه ایران نسبت به دهه نخست پس از انقلاب؛ از نظر سبک زندگی، هویت‌های اجتماعی، الگوهای فرهنگی و انتظارات سیاسی و اجتماعی؛ متکثرتر شده است. این تکثر اجتماعی، به‌ویژه در میان نسل‌های جوان، موجب افزایش تنوع ارزش‌ها و در برخی حوزه‌ها افزایش فاصله میان بخشی از جامعه و گفتمان رسمی حکومت شده است؛ لیکن این امر در ترکیب با بحران اقتصادی و امنیتی؛ لزوماً به تغییر رژیم یا گذار سیاسی منجر نمی‌شود. البته این امر؛ لزوما به معنای رفع نارضایتی‌های اقتصادی یا مطالبات مدنی و فقدان مشکل یا چالش در جامعه یا در سطح حکمرانی در دوران عادی و نیز تاثیرات منفی آن بر سرمایه اجتماعی در ایران نیست؛ ولیکن ظرفیت نهادهای حکومتی، انسجام نخبگان و نحوه مدیریت بحران، ظرفیت تاب‌آوری نظام جمهوری اسلامی و جامعه ایران را افزایش داده است.

انباشت ناهمخوانی گزاره‌های غالب با واقعیات عینی، می‌تواند زمینه بازاندیشی پیرامون چارچوب‌های نظری غالب درباره جمهوری اسلامی ایران را فراهم سازد. به بیان دیگر؛ جنگ رمضان نه تنها یک رویداد امنیتی، بلکه یک نقطه عطف معرفتی برای ارزیابی مجدد برخی فرضیات تحلیلی غالب درباره دولت و جامعه ایران محسوب می‌شود و نشان می‌دهد بخشی از گزاره‌های غالب درباره شکنندگی ساختار سیاسی و اجتماعی ایران در برابر همزمانی بحران‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، نیازمند بازاندیشی و بازبینی هستند.

جدول۱: ارزیابی تطبیقی و وضعیت گزاره‌های غالب در آزمون تجربی

ارزیابی نهایی و بازنگری	شواهد تجربی جنگ رمضان	پیش‌بینی نظری گزاره	گزاره غالب در ادبیات غربی
ابطال فرضیه شخص محوری؛ تأیید وجود نهادینگی رویه‌ای و ظرفیت جانشینی و تداوم حکمرانی	استمرار کارکرد نهادهای تصمیم‌گیر در شرایط بحران، تشکیل سریع شورای موقت رهبری، برگزاری جلسات شورای عالی امنیت ملی، انتخاب سریع رهبری، جایگزینی و انتصاب سریع فرماندهان نظامی و امنیتی، تداوم جلسات و روند نهادهای تصمیم‌گیر، استمرار فعالیت و خدمات سازمان‌های اجرایی، انتظامی و امنیتی در طول جنگ و رضایت بیش از ۷۵٪ از خدمات دولت	شکاف میان نخبگان سیاسی و ایجاد بحران سیاسی، کاهش انسجام نیروهای امنیتی و تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، فلج تصمیم‌گیری و فروپاشی و تغییر رژیم در پی ترور مقامات ارشد سیاسی، نظامی و امنیتی و نخبگان عالی	شخص‌محوری ساختار قدرت
رد فرضیه فرسایش سرمایه اجتماعی و تعدیل فرضیه؛ تمایز میان سرمایه اجتماعی در زمان صلح و جنگ	حمایت از امنیت ملی و تمامیت ارضی، افزایش همبستگی اجتماعی، مشارکت در فعالیت‌های حمایتی، حضور در مناسبت‌های ملی و افزایش حساسیت نسبت به تهدید خارجی، مشارکت در ایست و بازرسی‌های شبانه در تمام طول جنگ و پس از آن،	کاهش اعتماد عمومی نسبت به نهادهای حکومتی، کاهش ظرفیت دولت برای حفظ اعتماد عمومی و مدیریت بحران‌های داخلی، افزایش نارضایتی اجتماعی، واگرایی توده‌ای، امتناع از همیاری با دولت، افزایش بی‌ثباتی و بروز اعتراضات و شورش-های اجتماعی و عملیات تروریستی داخلی	فرسایش سرمایه اجتماعی

	مشارکت ۵۶٪ در تجمعات شبانه در میادین و محلات سراسر کشور و حمایت ۶۷٪ از تداوم آن و ثبت نام ۳۰ میلیونی در پویش جان فدا		
ابطال فرضیه گسست کامل؛ فعال‌شدن لایه‌های عمیق هویت جمعی در برابر تهدید خارجی	هم‌افزایی نمادهای ملی مانند شاهنامه خوانی با مناسک مذهبی و شکل گیری و فعالیت شبکه‌های خودجوش امدادی و حضور گسترده در مراسم تشییع رهبری	تحول در مناسبات اجتماعی و فرهنگی و افزایش فاصله میان بخشی از جامعه و گفتمان رسمی حکومت، زوال کارکرد بسیج‌کنندگی نمادهای مذهبی و انقلابی	تضعیف هویت ملی و دینی

Refrences

- Alterman, J. B. (2020). *Why Decapitation Will Not Solve the United States' Iran Problem*. Center for Strategic and International Studies (CSIS).
- Atlantic Council. (2023). *Iran leadership transition and the future of the Islamic Republic*. Atlantic Council.
- Atlantic Council. (2023). *Iran's Domestic Challenges and Political Stability*. Atlantic Council. Iran Source.
- Basirnia. G. Reza (2019), *Politics, Culture, and Challenges of Culture Reproduction in the Islamic Republic of Iran*, Tehran University, Faculty of Law & Politics Sience.
- Bayat, A. (2007). *Making Islam Democratic: Social Movements and the Post-Islamist Turn*. Stanford University Press.
- Bayat, A. (2013). *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East* (2nd ed.). Stanford University Press.
- BBC News. (2024). Iran: Economy, protests and political legitimacy. BBC News.
- BBC News. (2024). Iran's succession debate and the role of the Supreme Leader. BBC News.
- Beck, U., & Beck-Gernsheim, E. (2002). *Individualization: Institutionalized Individualism and Its Social and Political Consequences*. SAGE Publications.
- Brookings Institution. (2023). *Iran Project*. Brookings Institution.
- Buzan, Barry. (1991). *People, States and Fear*. Lynne Rienner.
- Canetti, D., Waismel-Manor, I., Cohen, N., & Rapaport, C. (2014). *What Does National Resilience Mean in a Democracy? Evidence from the United States and Israel*. Armed Forces & Society, 40(3), 504–520. DOI: 10.1177/0095327X12466828

– Carnegie Endowment for International Peace. (2023). *Iran Program*. https://carnegieendowment.org/middle-east.
– Carnegie Endowment for International Peace. (2023). *Iran's Economic Crisis and Domestic Politics*. Carnegie Endowment for International Peace.
– Chatham House. (2023). *Iran after Khamenei: Political transition and regional implications*. Chatham House.
– Chatham House. (2023). Iran's Political Economy and Social Stability. Chatham House.
– Council on Foreign Relations. (2023). *Iran's Domestic Politics and Economic Challenges*. Council on Foreign Relations.
– Council on Foreign Relations. *The Islamic Republic of Iran's Power Centers*. Council on Foreign Relations.
– Financial Times. (2024). "Iran's economic pressures and political stability." Financial Times.
– Financial Times. (2024). "Iran's succession politics and the future of the Islamic Republic." Financial Times.
– Geddes, B., Wright, J., & Frantz, E. (2018). *How Dictatorships Work: Power, Personalization, and Collapse*. Cambridge University Press.
– Golkar, S. (2021). *Captive Society: The Basij Militia and Social Control in Iran*. Columbia University Press.
– Golkar, S. (2023). "Personalization of power in Iran: Regime incompetency and protests in Iran." *Journal of Peace and War Studies, 5*, 1–18. https://archives.norwich.edu/digital/api/collection/jpws/id/57/download
– Harris, K. (2017). *A social revolution: Politics and the welfare state in Iran*. University of California Press. https://doi.org/10.1525/9780520965843
– https://tirdadname.ir (2026/04/25)
– https://www.atlanticcouncil.org/programs/middle-east-programs/iransource/
– https://www.brookings.edu/projects/iran-project/
– Inglehart, R., & Welzel, C. (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*. Cambridge University Press.
– International Crisis Group. (2021). *Engaging Iran Remains Vital after Presidential Election*. International Crisis Group.
– International Crisis Group. (2023). *Iran: Managing Domestic Unrest and Regional Pressures*. International Crisis Group.
– Jordan, J. (2009). "When Heads Roll: Assessing the Effectiveness of Leadership Decapitation." Security Studies, 18(4), 719-755.
– Keddie, N. R. (2003). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (Updated ed.). Yale University Press.
– Kenneth Waltz (1979). *Theory of International Politics*; Translated by G.A Cheginizadeh, Tehran, the Center of Publication of the Ministry of Foreign Affairs. (In Persian)
– Lim, K. (2015). "National Security Decision-Making in Iran." Comparative Strategy, 34(2), 149-168.

- Maloney, S. (2020). *Iran's Political Economy Since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Maloney, S. (2024). *After Khamenei: Planning for Iran's Leadership Transition*. Brookings Institution.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton & Company.
- Middle East Institute. (2023). *Iran's succession dilemma and regional security*. Middle East Institute.
- Monshipouri, M. (2016). *Democratic Uprisings in the New Middle East: Youth, Technology, Human Rights, and U.S. Foreign Policy*. Routledge.
- Nasr, V. (2025). *Iran's Grand Strategy: A Political History*. Princeton University Press.
- Netanyahu, B. (2025, June 13). Address to the Iranian people.
- Netanyahu, B. (2025, June 19). Interview with Kan Public Broadcasting.
- North, D. C. (1990). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge University Press.
- "Opinion on the Imposed War of U.S.A & Israel against Iran", Ferdowsi University of Mashhad, (2026) Manager: Cabinet Office.
- "Politics Among Nations: the Struggle for Power and Peace", (2010). Translated by H.Moshirzadeh, Theran, the Center for Publication of the Ministry of Foreign Affairs. (In Persian)
- Parsa, M. (2016). *Democracy in Iran: Why It Failed and How It Might Succeed*. Harvard University Press.
- Popper, K. (1959). *The Logic of Scientific Discovery*. London: Routledge.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.
- Raz Zimmt. (2021). *Iranian Society: Between Revolutionary Ideology and Social Change*. Institute for National Security Studies (INSS).
- Reuters. (2024). "Analysis: Iran prepares for eventual succession after Khamenei." Reuters.
- Reuters. (2024). "Iran's economy and growing social discontent." Reuters.
- Smith, A. D. (1991). *National Identity*. Reno: University of Nevada Press.
- Tajfel, H., & Turner, J. C. (1979). An integrative theory of intergroup conflict. In W. G. Austin & S. Worchel (Eds.), *The social psychology of intergroup relations* (pp. 33–47). Brooks/Cole.
- Takeyh, R. (2024). *Iran's Political System*. Council on Foreign Relations.
- Takeyh, R. (2024). *Who Holds the Power in Iran?* Council on Foreign Relations.
- The Economist (2024). "Iran's economy and the limits of resilience."
- The Economist (2024). "Who will succeed Iran's Supreme Leader?" The Economist.
- The National Survey of Measurement of Iranian People's Opinion on the Imposed war of U.S.A & Israel against Iran, (2026) the Research Center of IRIB. (In Persian)

– The National Survey of Measurement of Iranian People's Satisfaction of 14th Government's Performance during the Imposed War of U.S.A & Israel against Iran, Ferdowsi University of Mashhad, (2026) Manager: Cabinet Office. (In Persian)

– Todman, W. (2026). *Would Regime Change Solve the Iran Challenge?* CSIS.

– Trump, D. J. (2025, June 22). Statement on Iran regime change. Truth Social. Reproduced by Reuters.

– Vaez, A. (2021). *Iran: The Riddle of Raisi*. International Crisis Group, Middle East Report No. 224

– Vakil, S. (2021). *Iran just got trickier*. Chatham House

– Vakil, S. (2022). *Iran protests highlight its crisis of legitimacy*. Chatham House.

– Walt, S. M. (1991). "The Renaissance of Security Studies." International Studies Quarterly.

– Waltz, K. N. (1979). *Theory of international politics*. Addison-Wesley Publishing Company.

– Weber, M. (1978). *Economy and Society*. University of California Press.

– Zilinskas, R. (2017). "National Resilience against External Hybrid Threats: A Hypothetical Model." Politologija, 87(3): 45–87. DOI: ۰,15388/Polit. 2017.3.10859